

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: تهران، میدان فاطمی، خیابان بهرام‌میسری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • شماره ۵۴۰۴ • ۸ صفحه
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترک‌کین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز • تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم

روزنامه شتر

سه‌شنبه ۱۹ خرداد ۱۴۰۵ • ۲۳ ذی‌الحجه ۱۴۴۷ • ۹ ژوئن ۲۰۲۶ • سال بیست‌ویکم • شماره ۵۴۰۴ • ۸ صفحه
اذان ظهرتهران ۱۲:۰۴ • اذان مغرب ۱۹:۰۴ • اذان صبح فردا ۲:۰۲ • طلوع آفتاب ۴:۴۸

www.sharghdaily.com • telegram:SharghDaily • youtube:sharghdaily • twitter:sharghdaily • instagram:sharghdaily1

حقوق‌خوانی

حقوقی که مردم نمی‌دانند و هزینه‌ای که پرداخت می‌کنند

جلیل حاجی حسینی

وکیل پایه‌یک دادگستری

در روزگاری که بسیاری از اختلافات مردم از یک تصمیم ساده، یک امضا یا یک اعتماد ناکاهانه آغاز می‌شود، بخش قابل توجهی از هزینه‌های مالی و زمانی شهروندان نه از بیچیدگی قانون، بلکه از ناآگاهی نسبت به حقوق اولیه خود ناشی می‌شود.

افزایش اختلافات ملکی، قراردادی و خانوادگی نشان می‌دهد پیشگیری حقوقی همچنان کمتر از پیگیری قضائی مورد توجه قرار گرفته است.

بسیاری از افراد زمانی به اهمیت یک مشاوره حقوقی بی‌می‌برند که اختلاف شکل گرفته، رابطه‌ها آسیب دیده و مسیر رسیدگی قضائی آغاز شده است. در حالی که در بسیاری از موارد، یک بررسی ساده پیش از امضای قرارداد یا انجام یک معامله می‌توانست از شکل‌گیری یک پرونده طولانی جلوگیری کند.

برای نمونه، در معاملات ملکی، اعتماد به قول‌های شفاهی، بی‌توجهی به وضعیت ثبتی ملک یا تنظیم قراردادهای غیرکارشناسی می‌تواند سال‌ها اختلاف ایجاد کند. در روابط کاری و تجاری نیز گاهی یک جمله مبهم در قرارداد، منشأ میلیون‌ها تومان خسارت می‌شود. آگاهی حقوقی به معنای دعواکردن نیست، بلکه ابزاری برای کمتزشدن اختلافات است. همان‌گونه که مردم برای سلامت جسم خود پیشگیری را جدی می‌گیرند، سلامت حقوقی و تصمیم‌های مهم زندگی نیز نیازمند دقت و شناخت است.

جامعه‌ای که حقوق شهروندان در آن شناخته‌شده‌تر باشد، هزینه‌های کمتری بابت اختلاف، دادرسی و فرسایش روابط پرداخت خواهد کرد.

پاد

پایان نبرد شجاعانه اسکولیر با سرطان

پروفیسور ریچارد اسکولیر، آسیب‌شناس برجسته استرالیایی، پس از یک نبرد سه‌ساله با تومور مغزی تهاجمی در ۵۹سالگی درگذشت. به گزارش رسانه‌های استرالیا، پروفیسور اسکولیر یکی از شناخته‌شده‌ترین آسیب‌شناسان نلوما در جهان است. او پس از ابتلای خود به نوعی سرطان مغز بسیار تهاجمی، با تصمیمی شجاعانه به اولین بیمار جهان تبدیل شد که یک روش درمانی کاملاً آزمایشی و بی‌سابقه را تجربه کرد. این شیوه درمانی پیشرو، توسط همکار و دوست نزدیکش، پروفیسور جورجینا لانگ و بر پایه دستاوردهای علمی مشترک آنها در درمان سرطان پوست طراحی شده بود. او در سال ۲۰۲۳ ایمونوتراپی ترکیبی را پیش از جراحی دریافت کرد. علاوه بر آن، یک واکنسن شخصی‌سازی‌شده بر اساس ویژگی‌های تومور او نیز ساخته شد تا توانایی داروها در شناسایی سلول‌های سرطانی را افزایش دهد. اسکولیر و لانگ به خوبی می‌دانستند احتمال درمان کامل «بسیار ناچیز» است، اما امیدوار بودند این روش آزمایشی بتواند عمر او را طولانی‌تر کند. اسکن‌های بعدی نشان‌هایی از یک پاسخ ایمنی مثبت در مغز را نشان دادند و این آغاز یک کارآزمایی بالینی کوچک بود تا شاید بتواند بیماران دیگر را نجات دهد. بیمارانی که معمولاً کمتر از یک سال می‌توانستند زندگی کنند، آنها طی سالیان گذشته توانستند نرخ بقای بیماران مبتلا را به حدود ۵۰ درصد برسانند.

پروفیسور اسکولیر پیش‌تر در مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی گفته بود: «برای من قابل قبول نبود بدون هیچ تلاشی، مرگ حتمی را بپذیرم. به خودم گفتم سرطان درمان‌ناپذیر است؟ باید راهی پیدا کنیم.»

او در نامه سرگشاده‌ای که پس از مرگش منتشر شد نوشت: «این نامه را به عنوان آخرین خداحافظی با تمام کسانی می‌نویسم که افتخار دوست‌داشتنشان، همراهی در ماجراجویی‌های زندگی و همکاری حرفه‌ای با آنها را داشته‌ام؛ زندگی کوچک بود تا شاید بتواند بیماران دیگر را خوش‌بینی، فرصت و اشتیاق توصیف کرد. من همیشه باور داشتم‌ه همه ما مسئولیت داریم آینده را برای دیگران تغییر دهیم و جهان را به مکانی بهتر تبدیل کنیم... و من این باور را تا حد ممکن در زندگی خود عملی کردم.»

تاریخ را معمولاً فاتحان می‌نویسند، اما آینده را کودکان. شاید به همین دلیل باشد که سرنوشت ملت‌ها نه در میدان‌های نبرد، بلکه در سال‌های پس از خاموشی سلاح‌ها تعیین می‌شود؛ زمانی که جامعه باید به یک پرسش بنیادین پاسخ دهد: کودکان وارث زخم‌ها هستند یا میراث‌دار آفق‌ها؟ این پرسش در ظاهر ساده است، اما یکی از مهم‌ترین مسائل توسعه انسانی و بازسازی اجتماعی به شمار می‌رود. اما به‌واقع چرا برخی ملت‌ها پس از جنگ در چرخه خشم، انتقام، احساس قربانی‌بودن و عقب‌ماندگی گرفتار می‌شوند و برخی دیگر مانند ژاپن، آلمان و کره جنوبی از دل ویرانی به مسیر پیشرفت راه می‌یابند؟ در نگاه نخست، پاسخ را باید در کارخانه‌ها، سرمایه‌گذاری‌ها، کمک‌های خارجی یا برنامه‌های اقتصادی جست‌وجو کرد. اما تجربه ملت‌هایی که توانستند از زیر آوار جنگ برخیزند، روایت دیگری را پیش‌روی ما قرار می‌دهد. آنچه ژاپن و کشورهای توسعه‌یافته امروزی را متحول کرد، پیش از آنکه اقتصادی باشد، انتخاب فرهنگی و تمدنی بود؛ انتخابی درباره نسبت آنها با زمان. جنگ، گذشته را به مهم‌ترین واقعیت زندگی ملت‌ها تبدیل می‌کند. همه چیز زیر سایه خاطره‌ها قرار می‌گیرد، خاطره شکست، خاطره فقدان، خاطره ویرانی و خاطره ریخ. در چنین شرایطی، بزرگ‌ترین خطر برای یک جامعه آن نیست که شهرهایش ویران شده باشند؛ بزرگ‌ترین خطر آن است که آینده‌اش نیز ویران شود. پس از جنگ جهانی دوم، ژاپن با چنین وضعیتی روبرو بود. کشوری که هیروشیما و ناگازاکی را تجربه کرده بود، می‌توانست برای دهه‌ها در حافظه شکست زندگی کند، اما اندیشمندان سیاست‌گذاران و نهادهای آموزشی ژاپن به‌تدریج به این جمع‌بندی رسیدند که بازسازی ملی از بازسازی ذهن کودکان آغاز می‌شود. آنان دریافتند توسعه پیش از آنکه به کارخانه و فناوری نیاز داشته باشد، به نسلی نیاز دارد که بتواند آینده را تصور کند. به همین دلیل، آموزش در ژاپن صرفاً انتقال دانش نبود؛ نوعی تربیت اجتماعی برای ساختن آینده بود. مدرسه فقط محل یادگیری ریاضیات و علوم محسوب نمی‌شد؛ جایی بود برای پرورش مسئولیت‌پذیری، همکاری، نظم اجتماعی و اعتماد به توان جمعی. در آلمان نیز رویکردی مشابه شکل گرفت. جامعه آلمان پس از جنگ جهانی تصمیم گرفت گذشته را انکار نکند، اما در آن متوقف هم نشود. آنچه بعدها «مواجهه انتقادی با گذشته» نام گرفت، تلاشی بود برای فهم تاریخ بدون اسارت در تاریخ. جنگ در حافظه باقی ماند، اما به هویت نسل‌های بعد تبدیل نشد. آلمانی‌ها به خوبی دریافتند بودند



سعیدنبی

مستند ساز

انتقال مداوم احساس گناه، خشم یا تحقیر به کودکان، زخمی را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند؛ زخمی که می‌تواند دهه‌ها در روان یک جامعه باقی ماند. از این رو، نظام آموزشی و فرهنگی این کشور به‌جای بازتولید هیجان‌های تاریخی، بر پرورش تفکر نژادانه، مسئولیت مدنی و فرهنگ گفت‌وگو متمرکز شد. کره جنوبی نیز مسیر متفاوتی را پیمود، اما به نتیجه‌اش مشایه رسید. این کشور پس از جنگ دهه ۱۹۵۰ با فقر گسترده و زیرساخت‌های ویران مواجه بود. با این حال دولت، دانشگاه‌ها و نهادهای اجتماعی به‌تدریج بر یک اصل اساسی توافق کردند: مهم‌ترین سرمایه کشور نه منابع طبیعی، بلکه کودکان آن هستند. آموزش به مهم‌ترین پروژه ملی تبدیل شد و مدرسه به محلی برای بازسازی امید. آنان دریافتند توسعه پیش از آنکه یک پروژه اقتصادی باشد، یک پروژه فرهنگی و روانی است. روان‌شناسان معتقدند کودک در یاد رشد سالم به سه نیاز بنیادین احتیاج دارد: احساس امنیت، احساس معنا و امید به آینده. جنگ هر سه را نابود می‌کند؛ امنیت را می‌گیرد، معنا را مخدوش و آفق آینده را تیره می‌کند. هنر ملت‌های موفق پس از جنگ آن بود که این سه عنصر را دوباره به کودکان بازگردانند. اما بازسازی آینده فقط در کلاس‌های درس اتفاق نمی‌افتد. آینده به محیطی نیاز دارد که در آن امکان زیستن وجود داشته باشد.

روزها

بایکوت بایگانی، روایت زوال حافظه نهادی



امین‌اله‌قلانی

کارشناس اسناد و مدارک

این سینما شاید بهتر از بسیاری از گزارش‌های رسمی، فروگاستن جایگاه و زوال شأن بایگانی را شناسایی و در روایت‌های خود انعکاس داده است. فضای بایگانی نه محل نظم که نشانه رکود، فراموشی و بی‌تحرکی است. شخصیت‌ها در آن رشد نمی‌کنند، بلکه دفن می‌شوند. کارمند بایگانی نگهدار اسناد نیست، زندان‌بان سوابقی است که دیگر قرار نیست دیده شوند و هر دو در این جغرافیا محکوم به بایکوت هستند. این تصویر سینما از بایگانی دلیل دارد. سینما به عنوان هنر ثبت و بازنمایی زمان، حساس‌ترین نهاد هنری برای فهم سرنوشت «حافظه» در جامعه است. وقتی جایگاه بایگانی در فیلم‌ها به کنجی تاریک و خاک‌خورده و آخرین پناهگاه بایگان که مستخدمی سرخورده و مهجور است فروگاسته می‌شود، در واقع بخشی از تجربه زیسته ما از نهادهای اداری بازنمایی می‌شود. یعنی حافظه در ذهنیت مدیران ما، به مثابه یک بار اضافی تلقی شده است. سینمایانچنان‌ه‌فقط راوی داستان، که راوی فرهنگ اداری ماست؛ فرهنگی که در آن نگهداری سوابق، نوعی ائتلاف منابع است و نه سرمایه‌گذاری برای آینده و از این رو باید در عمیق‌ترین یا تاریک‌ترین نقطه ساختمان رها شود. در سلسله‌مراتب نا نوشته‌نظم اداری، بایگانی ایستگاه نهایی تعریف شده است؛ جایی که پرونده‌ها پس از طی‌کردن مراحل اداری، برای استقرار به آنجا می‌روند تا میزبان غبار فراموشی شوند. در ادبیات سازمانی ما، بایگانی نه به عنوان مرکز مدیریت دانش، بلکه تبعیدگاهی برای کارمندان مغضوب یا مخزنی برای کاغذهای باطله بازتعریف شده است. اما این سیاست حذف و این تصویر خاک‌گرفته که در آثار سینمایی ما بارها بازنمایی شده، فقط یک خطای اداری نیست، بلکه زنگ خطری برای حافظه جمعی است. بایگانی، در بنیادی‌ترین تعریف، ستون فقرات حقیقت است. در عصری که شفافیت اداری، پاسخ‌گویی و دسترسی آزاد به اطلاعات، مطالبات اصلی جامعه مدنی است، بایگانی دیگر یک فضای پشتیبانی نیست، بلکه خط مقدم این مطالبه است. وقتی بایگانی یک نهاد ناکارآمد یا مهجور باشد، یعنی آن نهاد در برابر پرسش‌های تاریخی خود خلع سلاح شده است. حقیقت در لابه‌لای پرونده‌ها دفن می‌شود و جامعه فرصت درس‌گرفتن از خطاها را از دست می‌دهد. باید اعتراف

۷۰ درصد

تقی آزاد ارمکی، جامعه‌شناس، در گفت‌وگو با خبرآنلاین گفت: «اینکه گفته می‌شود در حال حاضر مخاطبین صداوسیما جامعه‌ای ۷۰درصدی است، چیزی بیش از یک شوخی نیست. صداوسیما هم‌اکنون در حال طی‌کردن دوران قرت خود است و برسی و همین صدای مردم جایی در آن ندارد و جز انتظارات ایدئولوژیک گروه‌های طرفدارش، چیزی از زبان آن شنیده نمی‌شود.» او همچنین اشاره کرد: «وقتی کار پژوهشی به صورت آزادانه انجام نشود، نتایج آن هم قابل استناد نیست.»



فصل بهار در باغات جای کیلان به زمان طلایی چین بهاره شهرت دارد. جای بهاره محصول برگ‌های بالایی و تازه بوته جای است. برگ‌ها در تمام طول سال جوانه می‌زنند و رشد می‌کنند؛ اما طراوت و تازگی برگ‌های بهاری همانطور که از رنگ سبز مایل به طلایی و شفاف آنها پیداست، بسیار بیشتر از برگ‌های فصول دیگر سال است. عکس: یاسین صفاری، ایسنا

instagram:sharghdaily1
twitter:sharghdaily
youtube:sharghdaily
Telegram:SharghDaily
aparat:tasvirshargh

کودکان؛ قربانیان جنگ یا فاتحان آینده

به همین دلیل، بازسازی در این کشورها صرفاً محدود به اقتصاد و آموزش نبود. شهرهای قابل زیست، فضاهای عمومی، حفاظت از منابع طبیعی و ارتقای کیفیت محیط زندگی نیز بخشی از همان پروژه بزرگ آینده‌سازی بود. آنها دریافتند بودند کودکانی که قرار است فردا را بسازند، به چیزی بیش از کتاب و مدرسه نیاز دارند. به هوای پاک، به پارک‌ها و فضاهای عمومی، به احساس تعلق به سرزمین و به اطمینان از پایداری آینده نیاز دارند. توسعه در نهایت سازمان‌دهی امید در یک جغرافیاست. امروز کودکان توکیو، برلین و سنول از جنگ فاصله گرفته‌اند، نه به این دلیل که تاریخ فراموش شده است،

بلکه به این دلیل که تاریخ به زندان روانی آنان تبدیل نشده است. آنان درباره جنگ می‌آموزند، اما در جنگ زندگی نمی‌کنند. گذشته را می‌شناسند، اما آینده را برمی‌نمای آن تعریف نمی‌کنند. شاید مهم‌ترین اندیشه‌ای که موتور محرک این تحول بوده، همین باشد: تقدم آینده بر گذشته. ملت‌های موفق پس از جنگ دریافتند حافظه تاریخی برای بقا ضروری است، اما کافی نیست. جامعه‌ای که تمام انرژی خود را صرف بازخوانی زخم‌های خود کند، توان ساختن فردا را از دست می‌دهد. از این رو میان یادآوری و درج‌زادن در گذشته تفاوت قائل شدند. امروز نیز هر جامعه‌ای که با بحران، منازعه یا جنگ روبه‌روست، با همین انتخاب مواجه است. پرسش اصلی این نیست که جنگ چه چیزی را ویران کرده است. پرسش این است که آیا اراده‌ای برای بازسازی آفق ذهنی کودکان وجود دارد یا نه. زیرا توسعه از دل کارخانه‌ها متولد نمی‌شود؛ از ذهن کودکانی که تمام انرژی خود را باور دارند فردا می‌تواند بهتر از امروز باشد. شاید مهم‌ترین درس ژاپن، آلمان و کره جنوبی این باشد که هیچ ملتی با اقامت در گذشته توسعه پیدا نمی‌کند. حافظه تاریخی ضروری است، اما حافظه، خانه نیست. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند برای همیشه در خاطرات خود زندگی کند؛ حتی اگر آن خاطرات سرشار از ریخ، قهرمانی یا ویرانی باشند. ملت‌های موفق پس از جنگ، گذشته را به رسمیت شناختند اما در آن ساکن نشدند. آنها به‌جای آنکه کودکان را وارث زخم‌ها کنند، آنان را وارث رویاها کردند. به‌جای آنکه مدارس را مخزن خاطرات تلخ بسازند، آنها را کارگاه‌های آینده کردند و به‌جای آنکه سرزمین را صرفاً بازسازی کنند، امکان زیستن در آن را بازآفرینند. شاید توسعه‌از همان لحظه آغاز می‌شود که یک ملت تصمیم می‌گیرد فرزندان‌ش را به آینده متصل کند، نه به زخم‌های خود. و شاید از ملت‌هایی که از جنگ عبور کردند نیز در همین یک تصمیم نهفته باشد.

گزارش خوانی

جرادر افغانستان افرادناپدیدمی‌شوند؟

در ماه‌های اخیر، افغانستان با پدیده‌ای نگران‌کننده و فرآینده روبه‌رو شده است: افزایش چشمگیر موارد آدم‌ربایی، ناپدیدسازی اجباری و خشونت‌های وحشیانه علیه غیرنظامیان، به‌ویژه کودکان، زنان و نوجوانان. شفقنا افغانستان با استناد به منابع میدانی و گزارش‌های منتشرشده، گزارشی درباره ناپدیدشدن شهروندان در ولایت‌های مختلف این کشور تهیه کرده است. در ولایت کتر، جسد سربریده‌شده یک کودک پس از یک روز ناپدیدشدن پیدا شد. هم‌زمان در کابل، جسد جوانی پس از ۱۱ روز پیدا شد. در ولایت تخار، دو کودک ۱۳ساله به نام‌های سیدتمیم و زکریا از شهر تالقان و ولسوالی فرخار ناپدید شده‌اند و جست‌وجوهای خانواده‌ها و باشندگان محلی تاکنون بی‌نتیجه مانده است. در کابل نیز عبدالوحد مشهور به بریالی، مرد ۶۱ساله‌ای از ولسوالی رخه پنجشیر از هفته گذشته ناپدید شده و آخرین موقعیت تلفن همراه او در ساحه کمپنی شهر کابل ثبت شده است. به اینها باید جسد چندین نوجوان که به‌تازگی بدن سربریده‌شده آنها پیدا شده نیز اضافه کرد.

خانواده‌های قربانیان می‌گویند تلاش‌های آنان برای یافتن عزیزان‌شان بی‌نتیجه مانده و هیچ پاسخ روشنی از سوی نهادهای امنیتی طالبان دریافت نکرده‌اند. در شبکه‌های اجتماعی، به‌ویژه فیس‌بوک، ده‌ها اطلاعیه مفقودی از سوی خانواده‌های نگران منتشر شده است.

یک دختر جوان نیز در ناحیه یازدهم شهر کابل ناپدید شده و خانواده‌اش با مراجعه به طالبان، تاکنون به نتیجه‌ای نرسیده‌اند. افزایش ناپدیدشدن‌ها و خشونت علیه غیرنظامیان در افغانستان ریشه در عوامل چندلایه دارد: فروپاشی سیستم قضائی مستقل، حذف نهادهای نظارتی، فقر شدید اقتصادی که خانواده‌ها را وادار به فرستادن کودکان به کار در خارج از کشور می‌کند و مصونیت عاملان جرائم از پیگرد قانونی. محدودیت‌های شدید بر فعالیت رسانه‌ها و سازمان‌های حقوق‌بشری نیز مستندسازی و افشای این موارد را با دشواری مواجه ساخته است. شهروندان می‌گویند فقر گسترده، بیکاری و فروپاشی سیستم عدالت کیفری، زمینه‌ساز افزایش آدم‌ربایی و قاچاق انسان شده است، موج ناپدیدشدن‌ها و قتل‌های وحشیانه در افغانستان فقط یک بحران امنیتی نیست، بلکه نشانه فروپاشی سیستم حکمرانی و فقدان مکانیسم‌های پاسخ‌گویی تحت حاکمیت طالبان است؛ تا زمانی که فشار بین‌المللی همدفند برای ایجاد نهادهای نظارتی مستقل فراهم نشود، این چرخه خشونت تداوم خواهد یافت. از منظر منطقه‌ای، این بحران می‌تواند به گسترش شبکه‌های قاچاق فرامرزی و تشدید موج پناهندگی به همسایگان و اروپا منجر شود؛ موضوعی که نیازمند هماهنگی فوری سازمان‌های بین‌المللی برای طراحی راهبرد جامع حمایتی-امنیتی است. سازمان‌های بین‌المللی حقوق‌بشری بارها نسبت به افزایش ناپدیدسازی‌های اجباری و خشونت علیه غیرنظامیان در افغانستان هشدار داده‌اند. با این حال، محدودیت‌های شدید طالبان بر دسترسی نهادهای مستقل به داخل کشور، راستی‌آزمایی دقیق و مداخله مؤثر را با چالش جدی مواجه کرده است. طالبان تاکنون درباره این موج ناپدیدشدن‌ها و قتل‌های وحشیانه موضع رسمی و شفافی اتخاذ نکرده‌اند؛ در حالی که این گروه همواره مدعی تأمین امنیت کامل در کشور است.

اتفاق‌خوانی

استرس سبب می‌شود خطرراه‌آب‌بین‌برود
تحقیقی جدید نشان می‌دهد استرس حاد سبب می‌شود نتوانیم خاطرات و رویدادهای گذشته را با اطلاعات تازه به‌راحتی ترکیب کنیم. نتایج این تحقیق سبب می‌شود درایمم چرا افرادی که تحت فشار قرار می‌گیرند، برای نشان دادن آگاهی تلاش بیشتری می‌کنند و توانایی استنتاجشان پس از یک دوره استرس حاد، کاهش می‌یابد. مغز اطلاعات جدید و قدیمی را برای استنتاج از طریق یک فرآیند شناختی به نام «ادغام» به هم متصل می‌کند. برای مثال، اگر خاطره‌ای از دوستان دارید که ژاکت سبز روشن پوشیده است و یک ژاکت سبز روشن را روی نیمکت پارک می‌بینید، ممکن است حافظه خود و ورودی بصری را ادغام کنید تا استنباط کنید دوستان در پارک است. این توانایی می‌تواند در افرادی که دارای برخی از بیماری‌های روانی مانند اختلالات اضطرابی و روان‌پریشی هستند، مختل شود. ناحیه‌ای از مغز به نام هیپوکامپ برای ادغام ضروری است. از آنجایی که این ناحیه به‌ویژه در برابر استرس آسیب‌پذیر است، محققان دریافتند مغز پرستار که در گروه پراسترس در اندازه گروه دیگر، فعالیت زیادی انجام نداد. این نشان می‌دهد مغز آنها ارتباط بین شکل و چهره یا صحنه را استنباط نکرده بود.

۸۳ تریلیون دلار

از دست رفتن تنوع زیستی می‌تواند کشورها را به‌دهکارت کند. در چارچوب‌های فعلی رتبه‌بندی اعتباری، تخریب محیط زیست در محاسبات لحاظ نمی‌شد و در نتیجه حدود ۸۳ تریلیون دلار از دارایی‌های جهانی در معرض قیمت‌گذاری نادرست قرار داشتند. پژوهشگران در برابردی جدید که حتی فروپاشی جزئی برخی اکوسیستم‌های کلیدی را در آن بررسی کرده‌اند، دریافته‌اند باید بهره سالانه دهه‌های دولتی جهان، ۱۶۲ میلیارد دلار بیشتر در نظر گرفته شود.